

بررسی شخصیت

نوشابه، شیرزن ایرانی

در اسکندرنامه نظامی

نظامی شاعری مقتدر است که با تسلطی کم‌نظیر، به خلق مثنوی‌هایی دست زده است که هر کدام از آنها تحوّل بزرگ و نقطه آغازی در ادبیات فارسی محسوب می‌شود. اقتدار و صلابت و نوآوری‌ای که نظامی در این آثار از خود به یادگار گذاشته، باعث گرم شدن بازار تقلید از او در سده‌های بعد شده است. در این بازار رنگارنگ، کمتر کسی توانسته است اثری مانند نظامی خلق کند؛ هر اثری که خلق شده است و می‌شود، بزرگی و وسعت کار نظامی را گواهی می‌دهد. شهرت غیر قابل انکار خمسۀ نظامی، نشانگر تسلط بی حد و حصر این شاعر زبردست بر زبان و ادب فارسی است. اسکندرنامه که یکی از این مثنوی‌های ارزشمند است، دارای دو بخش مهم شرفنامه و اقبالنامه می‌باشد. این مثنوی که یکی از بحث‌انگیزترین آثار نظامی است، با علم و آگاهی به اینکه اسکندر در تاریخ ایران زمین از چهره‌های منفور (گجستک ابالیس) است، خلق شده است؛ اثری که در آن، اسکندر مقدونی بر جای «ذوالقرنین» می‌نشیند و به عنوان قهرمان بلامنازع و محبوب نظامی، تا مقام پیامبری هم بالا می‌رود و سروش، به مانند تابنده‌هور، از طرف خداوند پاک مأمور ابلاغ وحی به او می‌شود:

سریرش که تاج از تباهی رهاند
 عمامه به تاج الهی رساند
 سروش آمد از حضرت ایزدی
 خبر دادش از خود در آن بیخودی
 سروش درفشان چو تابنده‌هور

دکتر فریدون طهماسبی*

چکیده

هرچند ممکن است نظامی، شاعر زبردست و شیرین‌سخن قرن ششم، در برخی از اشعارش دیدگاه مثبتی نسبت به زن نداشته باشد، اما هم در زندگی اجتماعی‌اش و هم در آثارش نشان داده است که احترام و ارزشی خاص برای برخی از زنان قایل بوده، که ناشی از تأثیر اطرافیان شاعر و محیط اطراف اوست. هر زنی که دارای ویژگی‌های مورد نظر نظامی باشد، برای او ارزشمند است. یکی از این زنان، نوشابه، حاکم بردع، است که با رشادت، اقتدار و تدبیر، با اسکندر مقدونی روبه‌رو می‌شود و موفق می‌گردد از سرزمین خود صیانت کند. بررسی شخصیت نوشابه و چگونگی مواجه شدن او با اسکندر، موضوعی است که این مقاله به آن می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: نظامی، اسکندرنامه، اسکندر، زن، بردع، نوشابه.

ز وسواس دیو فریبنده دور

نهفته بدان گوهر تابناک

رسانید وحی از خداوند پاک (نظامی گنجه‌ای، ۱۳۷۰: ۸۲)

این مسئله را باید به عنوان نقطه تاریکی در شاعری نظامی به حساب آورد که پرسش‌های فراوانی را برای خواننده ایرانی به دنبال دارد. نظامی بر اساس اسکندرنامه‌های منثور و منظوم قبل از خود، اسکندر را از غرب به طرف شرق به راه می‌اندازد و او را با سرزمین‌ها و اقوام مختلف مواجه می‌کند تا در این کش و قوس‌ها و تقابلهای، شخصیت او را به مخاطب معرفی نماید. تفاوت روایت نظامی با دیگران، بخصوص فردوسی توسی، نشانگر شخصیت نظامی است که مسئله وطن و ملیت برایش در قیاس با دین در مقامی پایین‌تر قرار دارد، یا بهتر گفته شود، جایگاهی ندارد.

کشاندن اسکندر به دیار عرب و زیارت کعبه دادن او و بعد از آن، بردنش به سرزمین‌های بردع، ابخاز و قفجاق، که مناطق مورد علاقه نظامی است، می‌تواند این پیام را با خود داشته باشد که به سرزمینی که برای شاعر مقدس است و بسیار به آن دلبسته است، با بار گناه قتل‌عام و مردم‌کشی و تجاوز نمی‌توان قدم گذاشت؛ بلکه باید در چشمه‌ای زلال، این همه سیاهکاری را شست و طاهر شد و به این سرزمین‌ها گام نهاد. نظامی شاعری است که در کارش افراط و تفریط‌هایی دیده می‌شود. در بسیاری از جاها نیز با درایت کامل با مسائل برخورد می‌کند؛ مثلاً اسکندر هر چند مورد علاقه‌اش می‌باشد، در بعضی از موارد، اعمال او را نقد می‌کند و چشم خود را بر عیوب و نواقص او نمی‌بندد. بررسی این مسئله مجال دیگر را می‌طلبد و این مقاله جای پرداختن به آن نیست. این مقاله در صدد است گوشه‌ای از سفر دور و دراز اسکندر مقدونی در مثنوی نظامی را، که در آن با زنی قهرمان به نام نوشابه مواجه می‌شود، بررسی نماید؛ دلاور زنی که خردمند، باهوش، با درایت، پاکدل و اندیشه‌مند است. این زن دارای شخصیت و خصایص نیکوست که نظامی بسیار آن را می‌پسندد و شیفته چنین زانی با چنین شخصیتی است. شیرین، لیلی، نوشابه، آفاق و مادر خود نظامی، شخصیت‌هایی هستند که این شاعر در آثار خود بیش از دیگر زنان آثارش به آنها دلبسته است. او دوست دارد که زنان اطرافش خردمند، باهوش و پاکدل باشند. در این صورت، نظامی مقام آنها را از بسیاری از مردان برتر بالاتر می‌داند.

فردوسی، حماسه‌سرای بزرگ توس، در جلد ۷ شاهنامه در داستان اسکندر، داستان زنی به نام قیدافه را مطرح می‌کند که بر اندلس شهریاری می‌کند. این شخصیت هرچند نامش با نام نوشابه تفاوت دارد، اما از نظر خصوصیات و خصایل، به او نزدیک است.

زنی بود در اندلس شهریار

خردمند و با لشکری بی‌شمار

جهان جوی بخشنده قیدافه بود

ز روی بهی یافته کام و سود (شاهنامه، ج ۷، پادشاهی اسکندر، ب۶۶۹-۶۷۰)

در روایت نظامی، بردع شهری زنانه یا «آمازونی» است که در این شهر کارهای حکومتی به دست زنان انجام می‌پذیرد. وقتی که خبر این شهر بی‌نظیر به گوش اسکندر مقدونی می‌رسد، شیفته دیدار این شهر می‌شود. حاکم این شهر به این شکل به اسکندر معرفی می‌گردد:

زنی حاکمه بود نوشابه نام

همه ساله با عشرت و نوش و جام

چو طاووس نر، خاصه در نیکویی

چو آهوی ماده ز بی‌آهویی (نظامی گنجوی، ۱۳۶۵: ۲۹۲)

آهوی بی‌آهو، نوشابه، حاکم سرزمین بردع است. بردعی که نظامی به آن علاقه فراوانی دارد و این علاقه را از تصاویری که او در توصیف این منطقه به کار برده است، به خوبی می‌شود متوجه شد:

خوشا ملک بردع که اقصای وی

نه اردیبهشت است بی گل، نه دی

تموزش گل کوهساری دهد

زمستان نسیم بهاری دهد

علفگاه مرغان این کشور اوست

اگر شیر مرغت بیاید، در اوست

زمینش به آب زر آغشته‌اند

تو گویی درو زعفران کشته‌اند

هرومش لقب بود از آغاز کار

کنون بردعش خواند آموزگار

بدین خرمی گلستانی کجاست؟

بدین خرمی گنجدانی کجاست؟ (همان: ۲۹۱)

اسکندر که از آبادی و سرسبزی این سرزمین آبادان متحیر شده بود، با ذهن مردسالار خود می‌پرسد:

بپرسید کاین بوم فرخ که‌راست

کدامین تهمتن برّو پادشاست؟ (همان: ۲۹۲)

این پرسش نشان می‌دهد که پرسشگر انتظار دارد حاکم این شهر آباد، مردی تهمتن باشد و این سرسبزی و آبادانی را فقط از درایت مردان توقع دارد؛ اما جوابی که اسکندر می‌شنود، چیزی غیر از انتظار اوست:

نمودند کاین مرز آراسته

زنی راست با این بسی خواسته

زنی از بسی مرد چالاک‌تر

به گوهر ز دریا بسی پاک‌تر (همان: ۲۹۲)



بدون شک، نظامی عبارت «به گوهر ز دریا بسی پاک‌تر» را به این خاطر برای نوشابه به کار می‌برد که اسکندر نوشابه را - که او و سرزمینش مورد علاقه شاعرند - به دیده ناپاک ننگرد و طمع نامعقول نوزد. از نظر نظامی، نه تنها نوشابه، بلکه زنان درگاه او نیز با دیگران متفاوتند. شاعر درباره آنها آورده است:

ندانم چه افسون فرو خوانده‌اند

کز آشوب شهوت جدا مانده‌اند (همان: ۲۹۳)

در این راه، نقش نوشابه نقشی اساسی است؛ زیرا:

زن پاک‌پیوند فرمانروا

بر ایشان فرو بسته دارد هوا (همان: ۲۹۳)

ملکه نوشابه که در شهر خودش کسی بالاتر از او نیست، یک نیروی مطلق را بالاتر از خود می‌بیند و خود را همیشه نیازمند درگاه او احساس می‌کند. این زن بزرگ، با رنجی که به خاطر طاعت بر تن خود می‌نهد، قسمت عظیمی از موفقیت خود را تضمین می‌کند:

زن کاردان با همه گاه و گنج

ز طاعت نهد بر تن خویش رنج (همان: ۲۹۴)

این زن پرهیزگار، عبادت‌هایش را در خانه‌ای جداگانه که تقدس دارد، انجام می‌دهد:

ز پرهیزگاری که دارد سرشت

نخسبد در آن خانه چون بهشت

دگر خانه دارد ز سنگ رخام

شب آنجا رود ماه تنها خرام (همان: ۲۹۴)

اسکندر هنگامی که اوصاف چنین زنی دانا و هوشیار و پارسا و سیاستمدار را می‌شنود، تمنای دیدار او را می‌کند:

ملک را به دیدار آن دلنواز

زمان تا زمان بیشتر شد نیاز

بدان تا خبر یابد از راز او

ببیند در آن مملکت ساز او (همان: ۲۹۵)

یکی از اشتباهات اسکندر در اینجا رقم می‌خورد که خود در هیئت رسولی پیش نوشابه می‌رود و همین مسئله، خود می‌تواند تیزهوشی و دانایی این زن بی‌نظیر را به مخاطب معرفی نماید:

فرستاده‌ای از در آمد دلیر

سوی تخت شد چون خرامنده شیر

کمر بند شمشیر نگشاد باز

به رسم رسولان نبردش نماز

شاعر نشانه‌هایی برجا گذاشته است تا نوشابه بتواند اطمینان پیدا کند که این فرستاده خود اسکندر است و این مسئله را نیز برای خود اسکندر ثابت کند. عمل اسکندر در به جا نیامدن رسم و آیین متداول، برای نوشابه تیزهوش این سؤال را به دنبال دارد:

که این کاردان مرد آهسته‌رای

چرا رسم خدمت نیارد به جای؟

درو کرد باید پژوهندگی

که از ما ندارد شکوهندگی (همان: ۲۹۷)

نوشابه محتاطانه عمل می‌کند و دست خود را رو نمی‌کند:

نکرد از بنه هیچ بر وی پدید

که بر قفل تو هست ما را کلید (همان: ۲۹۸)

وقتی که فرستاده پیغام را با نوشابه در میان گذاشت، در انتظار پاسخ بود که:

به پاسخ نمودن زن هوشمند

ز یاقوت سر بسته بگشاد بند

که آباد بر چون تو شاه دلیر

که پیغام خود، خود گزاری چو شیر (همان: ۲۹۸ - ۲۹۹)

فرستاده این امر را انکار کرد و نوشابه گفت:

کزین بیش بر دل فریبی مکن

به ناراستی یک‌رکبی^۱ مکن

ستیزه میاور در این داوری

که پیداست نامت که نام‌آوری (همان: ۳۰۰)

باز هم فرستاده انکار می‌کند:

جوابش چنین داد شاه دلیر

که ناید ز روباه پیغام شیر

بر آشفته نوشابه ز آن شیردل

که پوشید خورشید را ز بر گل (همان: ۳۰۰)

نوشابه وقتی که احساس کرد فرستاده پایانی ندارد:

بفرمود کارد کنیزی دوان

حریری برو پیکر خسروان

یکی گوشه از شقه آن حریر

بدو داد کاین نقشه بر دست گیر

بین تا نشان رخ کیست این

درین کارگاه از پی چیست این؟

سکندر به فرمان او ساز کرد

حریر نوشته ز هم باز کرد

بعینه درو صورت خویش دید

ولایت به دست بداندیش دید (همان: ۳۰۱)

هنگامی که نوشابه زبونی اسکندر را در برابر کیاست و زیرکی خود می‌بیند، غریب‌نوازی می‌کند. نظامی هم در این میان به معرفی فرهنگ پسندیده منطقه و فرد مورد علاقه‌اش اقدام می‌کند:

چو دانست نوشابه کآن تند شیر

هراسان شد، از تندی آمد به زیر

بدو گفت کای خسرو کامگار
بسی باز می‌آرد چنین روزگار
میندیش و مهر مرا بیش دان
همان خانه را خانه خویشتن دان (همان: ۳۰۱)
و به او یادآوری می‌کند که:
به تو نقش تو زان نمودم نخست
که تا نقش من بر تو گردد درست
که گرچه زخم، زن سیر نیستم
ز حال جهان بی‌خبر نیستم
منم شیرزن گر تویی شیرمرد
چه ماده چه نر، شیر وقت نبرد (همان: ۳۰۱)

نوشابه که از خوی و خصلت این جهانجوی ویرانگر آگاه است و می‌داند در مسیری که از یونان تا بردع طی کرده، سرزمین‌های فراوانی را با ساکنانش در کام خودکامگی خویش فرو برده است و ممکن است بر سر شهر او نیز چنین بلایی بیاورد، با سخنانی که هرکدام ارزش مرواریدی درخشان را دارند، دست بر رگ غیرت مردانه اسکندر می‌گذارد و برای تحمیق او می‌گوید:

تو آنکه که بر من شوی دست‌یاب
زنی بیوه را داده باشی جواب
من ار بر تو چربم به هنگام کین
بوم قائم‌انداز روی زمین
درین هم‌نبردی چو روپاه و گرگ
تو سرکوچک آبی و من سربزرگ
چنین آمده‌ست از نقیبان پیر
که با هیج نداشت کشتی مگیر
که بر جهد آن کز تو چیزی کند
بکوشد به جان تا تو را بفکند (همان: ۳۰۲)

و به این طریق، نوشابه با درایت خود از حمله اسکندر به شهر خود جلوگیری می‌کند. از دیگر نشانه‌های فراست و تیزهوشی و سیاستمداری این زن قهرمان، فرستادن فراست‌شناس و صورت‌گری به هر کشوری است تا صورت پادشاه آن کشور را بنگارد و برای نوشابه بیاورد:

چو آرند صورت به نزدیک من
درو بنگرد رأی باریک من
گوا خواهم آن نقش را در نوشت
ز هر کس که این از که دارد سرشت
چو گویند نقش فلان پادشاست

پذیرم که این نقش نفسی‌ست راست (همان: ۳۰۲)
و از همین طریق است که اسکندر را مجاب می‌کند که او فرستاده

نیست، بلکه خود اسکندر است و اسکندر را چنین به اقرار وامی‌دارد:
به دل گفت کاین کاردان گر زن است
به فرهنگ مردی دلش روشن است
زنی دیو‌دل کاین چنین‌ها کند
فرشته بر او آفرین‌ها کند
ولی زن نباید که باشد دلیر
که محکم بود کینه ماده‌شیر (همان: ۳۰۴)

در آثار نظامی‌نگاهی دوبعدی به زن دیده می‌شود در بسیاری از جای‌ها نگاه نظامی به زن، مثبت و در بسیاری جای‌ها منفی است. دکتر بیگدلی در کتاب چهره اسکندر در این مورد چنین آورده است: «اگر نظامی در کلیه آثار خود، از آن جمله اسکندرنامه، مقام زن را خیلی بالا می‌برد و او را قابل ستایش و احترام و پرستش می‌داند و درباره وی فکر مثبت و جدی بیان می‌کند، وفاء، صداقت، هنر و شایستگی او را می‌ستاید، از طرف دیگر نیز زن را خالی از عیب و نقص و قصور نمی‌داند؛ بلکه بعضاً از ناتوانی و ضعیف‌الاراده بودن او هم سخن می‌گوید. در حقیقت، نظامی زن را هم مثل مرد، دوبعدی می‌داند و بحق او را دارای صفات و خصال مثبت و منفی قلمداد می‌کند» (بیگدلی، ۱۳۶۹: ۱۶۶).

در این قسمت از داستان، نظامی با وجود اینکه درباره یکی از زنان ایده‌آل خود سخن‌سرای می‌کند، اما بر زن هم ایراداتی می‌گیرد. این ایرادات را از زبان قهرمان داستان، یعنی اسکندر، مطرح می‌کند؛ چون معقولانه نیست در اینجای داستان از قول خود آن نواقص و ایرادات را مطرح کند. اگر این کار را می‌کرد، از بلاغت کلامش کاسته می‌شد. وقتی که درباره زنی ایده‌آل صحبت می‌کند، ایراد گرفتن بر زن از رسایی و بلاغت سخنش خواهد کاست.

زن آن به که در پرده پنهان بود
که آهنگ بی‌پرده افغان بود

چه خوش گفت جمشید با رایزن
که یا پرده یا گور به جای زن

مشو بر زن ایمن، که زن پارساست

که خر بسته به، گرچه دزد آشناست (نظامی گنجوی، ۱۳۶۵: ۳۰۴)
در ادامه داستان، اسکندر غیر از تسلیم شدن در برابر نوشابه راهی دیگر نمی‌بیند:

ازین در بسی گفت با خویشتن

هم آخر به تسلیم در داد تن

تهمتن چو تنها کند ترکتاز

بر او دیو را دست گردد دراز (همان: ۳۰۴)

نوشابه بعد از اینکه اسکندر را به عقل و درایت خود مقهور کرد:

کمر بسته نوشابه چون چاکران

بفرمود تا آن پری پیکران

ز هرگونه آرایشِ خوان کنند

بسیج خورش‌های الوان کنند (همان: ۳۰۶)

البته نوشابه از ترتیب دادن سفرهٔ مخصوص برای اسکندر هدفی خاص را دنبال می‌کرد. منظور او، پند و اندرز دادن و تنبیه اسکندر بود تا به او ثابت کند که این جهانگیری تو عاقبت خوشی ندارد:

نهاده یکی خوان خورشیدتاب

برو چار کاسه ز بلور ناب

یکی از زر و دیگر از لعل پر

سه دیگر ز یاقوت، چارم ز در

به شه گفت نوشابه بگشای دست

بخور زین خورش‌ها که در پیش هست

به نوشابه شه گفت کای ساده‌دل

نوا کژ مزن تا نمائی خجل

درین صحن یاقوت و خوان زرم

همه سنگ شد، سنگ را چون خورم؟ (نظامی گنجوی، ۱۳۶۵: ۳۰۷)

وقتی که نوشابه متوجه شد نقشه‌ای که کشیده، در اسکندر اثر گذاشته است و موقعیت را مناسب تشخیص داد، حکیمانه لب به سخن گشود:

بخندید نوشابه در روی شاه

که چون سنگ را در گلو نیست راه

چرا از پی سنگ ناخوردنی

کنی داوری‌های ناکردنی؟

به چیزی چه باید سر افراختن

که نتوان ازو طعمه‌ای ساختن؟

چو ناخوردنی آمد این شعله سنگ

درو سفلگانه چه یازیم چنگ؟

درین ره که از سنگ باید گشاد

چرا سنگ بر سنگ باید نهاد؟

کسانی کزین سنگ برداشتند

نخوردند و چون سنگ بگذاشتند

تو نیز ار نه‌ای مرد سنگ‌آزمای

سبک سنگ شو ز آنچه مانی به جای

ز بیغاره^۳ آن زن نغزگوی

به ناخورده خود کرد شه دست‌شوی (همان)

اسکندر به توان و قدرت این شاه بانوان اقرار می‌کند و او را بالاتر از شیرمردان می‌داند و از سخنان حکیمانهٔ او به نیکی یاد می‌کند:

به نوشابه گفت ای شه بانوان

به از شیرمردان به توش و توان

سخن خوب گفتی، که جوهرپرست

ز جوهر بجز سنگ نارد به دست (همان)

شجاعت، خردمندی، دانش، سیاست و کیاست این شیرزن ایرانی، اسکندر را که ذهنی مردسالار داشت و قبل از این زن را شایستهٔ گور یا برای همیشه در پرده می‌دانست و به زنان به دیدهٔ تحقیر می‌نگریست، مجبور می‌کند که چنین لب به سخن بگشاید:

هزار آفرین بر زن خوب‌رای

که ما را به مردی شود رهنمای

ز پند تو ای بانوی نازنین

زدم سکهٔ زر چو زر بر زمین^۴ (همان: ۲۰۸)

نوشابه وقتی کاملاً از مقهور شدن اسکندر در برابر خردمندی خود اطمینان حاصل کرد:

بفرمود کارند خوان‌های خورد

همان نقل‌دان‌های نادیده‌گرد

نخست از همه چاشنی برگرفت

در آن چابکی مانده خسرو شگفت (همان: ۳۰۸)

اسکندر هم وقتی به خردمندی و کیاست این شیرزن پی برد:

به وقت شدن کرد با شاه عهد

که نارد در آزار نوشابه جهد (همان: ۳۰۸)

بعد از رفتن اسکندر، نوشابه به بازدید لشکرگاه اسکندر رفت:

پریچهره نوشابهٔ نوش‌بهر

به فال همایون برون شد ز شهر

پری‌رخ چو لشکرگه شاه دید

جهان در جهان خیل و خرگاه دید (همان: ۳۰۹)

نوشابه در پیشگاه اسکندر سران جهان را دید که همگی در سایهٔ یک کلاه سر افکنده‌اند و تاجداران دهر در پیش این جهان‌جوی، کمر در کمر ایستاده‌اند. اسکندر دستور پذیرایی داد و به همین خاطر به افتخار نوشابه بزمی ویژه ترتیب داد. نکته‌ای که در اینجا قابل تأمل است، توجه اسکندر به اجرای مراسم ایرانیان است:

چنان است فرمان که فردا پگاه

برآریم بزمی ز ماهی به ماه

به رسم فریدون و آیین کی

ستانیم داد دل از روی وی

بفرمود شاه آتش افروختن

به رسم مغان بوی خوش سوختن

دگر باره در جنبش آمد نشاط

در آمده^۵ شد خسروانی بساط (نظامی گنجوی، ۱۳۶۵: ۳۱۲)

در پایان مجلسی که اسکندر به افتخار نوشابه ترتیب داده بود:

بفرمود شه تا رقیبان^۶ گنج

کشند از پی میهمان پای رنج^۷ (همان: ۳۱۹)

نوشابه در جنگ با روس به اسارت روسیان در می‌آید. مدتی بعد از آن، اسکندر با روسیان نبرد می‌کند. سرانجام جنگ به پیروزی اسکندر و آزادی نوشابه از قید اسارت روسیان منجر می‌شود. اسکندر، قهرمان محبوب نظامی، پادرمیانی می‌کند و نوشابه را به پیوند دوالی، ملک ابخاز، درمی‌آورد. چیزی که در اینجا قابل توجه است، این است که نظامی نوشابه را مانند دیگر زنانی که اسکندر مملکتشان را تسخیر کرده بود، به تملک اسکندر در نمی‌آورد، بلکه او را به حاکمی محلی می‌دهد. رابط این ازدواج هم اسکندر مقدونی است. خطایی که در اینجا پیامبر دروغین نظامی مرتکب می‌شود، این است که دو دشمن خود را به اتحاد وامی‌دارد. مرحوم دکتر زرین کوب در این باره می‌نویسد: «بدین گونه، ملکه بردع را با ملک ابخاز به اتحاد واداشت و گویی اینجا نصیحت ارسطو را که تجزیه کشورهای و ایجاد ملوک طوایف را بر وی الزام کرد، از یاد برد» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۸۷).

این جریان مشخص می‌سازد که نظامی وقتی بر سر دوراهی قرار بگیرد، از بین خویش و بیگانه، خویش را برمی‌گزیند و حاضر نیست او را در دام بیگانه گرفتار کند و تدبیر و سیاست او را کمتر از دیگران بداند. دکتر محمد دهقانی در وسوسه عاشقی درباره کلیت قصه آورده است:

«در شکل‌گیری این قصه، احتمالاً زندگی اسطوره‌ای آمازونی‌ها که مردان را به خود راه نمی‌دادند و برای حفظ ثروتشان فقط سالی یک بار به آنها می‌پیوستند و زنان و دختران را کمان کشیدن و زوبین انداختن می‌آموختند و پسران را می‌کشتند یا نزد پدران می‌فرستادند و وطن آنان بر ساحل دریای سیاه در ترکیه امروزی بوده است، تأثیر داشته است. به احتمال زیاد، نظامی که در نزدیک موطن آمازون‌ها زیسته است، چیزهایی درباره این خوب‌رویان دلاور می‌دانسته است» (دهقانی، ۱۳۷۷: ۸۵).

نظامی به پاکی و پاکدامنی زن بسیار اهمیت می‌دهد؛ چون خود در فرهنگی رشد کرده که همواره این مسئله برای آنها اهمیتی فراوان داشته است. پدری از آذری‌های متعصب و باتقوی و مادری از کردان اصیل و ناموس‌پرست و عفیف، فرزندی را پرورش داده‌اند که شرافت و ناموس برای او از امور حیاتی است و در آثارش به ترویج و حفظ آنها می‌پردازد. «نظامی طرفدار پاکی، پاکدامنی و حفظ شرافت و ناموس زن است. نظامی در تمام آثار خود به این مسئله اهمیتی خاص مبذول می‌دارد» (بیگدلی، ۱۳۶۹: ۱۶۷). نوشابه هم از آن دسته زنان پاکدامنی است که نظامی از آنها دفاع می‌کند و آنها را شایسته کارهای بزرگ می‌داند؛ تا جایی که آنها را از بسیاری از مردان بالاتر می‌داند.

سخن پایانی این مقاله این است که تأثیر زنانی که در زندگی نظامی نقشی مهم ایفا کرده‌اند را به خوبی می‌شود در شخصیت‌های داستانی او احساس کرد. از بین این اشخاص می‌توان به مادر نظامی، رئیس‌ه کرد، و آفاق، همسر او، که نظامی علاقه فراوانی به آنها داشته است، اشاره کرد. در فضایی که نظامی در آن پرورش یافته، زن نیز پایه‌پای مرد به کار و تلاش مشغول است و در فعالیت‌های اجتماعی شرکت دارد. زنی که نظامی در اطراف خود حس می‌کند، «ضعیفه» نیست؛ بلکه بسیار شجاع و قوی است و شایستگی بر تخت نشستن را هم دارد. شخصیت نظامی، شکل گرفته از دو فرهنگ آذری و کرد است، که در این دو قوم، «کلانتر زنانی» وجود دارند که نام نیک و اعمال و رفتار شایسته آنان، آنها را برتر از بسیاری از مردان قرار داده است و شخصیت نوشابه، این شیرزن آذربایجان و آهوی بی‌آهو، علاوه بر تأثیر از اصل داستان اسکندر، که در متون دیگر به نام «قیدافه» مطرح شده است، متأثر از شخصیت‌های اطراف نظامی است.

پی‌نوشت

- * استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر (مقاله ارائه شده به همایش حکیم نظامی گنجوی).
۱. یک‌رکبایی کردن: کنایه از اصرار ورزیدن و جدی بودن در کاری.
 ۲. نداشت: فقیر یا بی‌اعتقاد، بی شرم و حیا؛ دامن.
 ۳. بیغاره: سرزنش.
 ۴. سکه زر بر زمین زدن: کنایه از سکه زر را خوار و بی‌اعتبار دانستن.
 ۵. در آمده شدن: مروراید بستن و نشانیدن.
 ۶. رقیب: نگهبان.
 ۷. پای رنج: حق‌القدم.

کتابنامه

- احمدنژاد، کامل، ۱۳۲۹، تحلیل آثار نظامی گنجوی. تهران: علمی.
- بیگدلی، غلامحسین، ۱۳۶۹، چهره اسکندر. تهران: آویشن.
- دهقانی، محمد، ۱۳۷۷، وسوسه عاشقی. تهران: برنامه.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۲، پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد. تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۶، شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- نظامی گنجه‌ای، ۱۳۶۵، شرفنامه. تصحیح و شرح بهروز ثروتیان. تهران: توس.
- -----، ۱۳۷۰، اسکندرنامه (اقبالنامه - شرفنامه). به کوشش پژمان بختیاری. تهران: پگاه.